تبیین خطای روشی ابوالفضل برقعی در ردّ آیهٔ استخلاف

سمیرا مهدی‌نژاد[1]
عبدالهادی فقهی‌زاده[2]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۵/۲۳ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

آیهٔ استخلاف، پنجاه و پنجمین آیه از سوره‌ی مبارکهٔ نور است که خداوند در آن به آن دسته از اهل ایمان که عملی صالح دارند، بشارت به جانشینیِ حکومت صالحان، نشر و بسط دین حق و رسیدن به آرامش را می‌دهد. این آیه، از جمله آیاتی است که از آن، به قیام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه تأویل می‌شود. ابوالفضل برقعی با برخورداری از پیشینهٔ تعلّق به مذهب شیعه و البته با سوق یافتن به گرایش تجدیدنظر طلبانه، عقایدی بر خلاف اصول اساسی تشیّع مطرح و در این اصول تشکیک کرد. وی در کتابِ "بررسی علمی در احادیث مهدی"، ضمنِ باب "الآیات المؤوّلة بقیام القائم"، سعی دارد نظر عموم مفسّران شیعه بر این مطلب، که مصداق حکومت موعود در "آیه استخلاف"، حضرت‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و اصحاب ایشان است را دفع کند و در این مسیر با مغالطه در کلام علمای امامیّه همچون شیخ طوسی در تبیان، طبرسی در مجمع البیان و ابوالفتوح در روح الجنان، آنان را با خود هم‌سو نشان دهد. این مقاله در صدد است، با تطبیق تفسیرهای مذکور با اظهارات برقعی، به نقد استدلالات وی در این زمینه بپردازد.

کلید واژه‌ها: *آیه استخلاف، امام مهدی علیه‌السلام، ابوالفضل برقعی، احادیث مهدی*

---

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشکده اصول الدین، (نویسنده مسئول)؛ s.mahdinezhad2@yahoo.com
۲. استاد دانشکده الهیّات دانشگاه تهران.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

۱ـ طرح مسأله

پس از رحلت پیامبراکرمﷺ، امر خلافت به خلفا منتقل شد و از آن زمان، این موضوع که انتخاب خلیفه ریشه در آیات و روایات دارد، یکی از دغدغه‌های دانشمندان اهل سنّت بوده است. یکی از این آیات، آیه‌ی استخلاف (النور، ۵۵) است که در نظر متکلمان و مفسران اهل سنت جایگاهی ویژه در مبحث خلافت دارد و از جمله مستندات اصلی آنان در اثبات خلافت خلیفه‌ی نخست و دیگر خلفا به شمار می رود. اهل سنت کوشیده‌اند مفاد آیه را به گونه‌ای تحلیل کنند که از یک‌سو تنها بر خلفا منطبق شود و از سوی دیگر به رد و ابطال هر نوع تحلیل و تفسیری که امکان تطبیق بر غیرخلفا وجود داشته باشد بپردازند. آنان از این‌رو معتقدند عبارت «وَعَدَاللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» در آیهٔ استخلاف، خطاب به صحابه و حاضران در عصر نزول است (آلوسی، ۳۹۶/۹). در این میان ابوالفضل برقعی، عقیده‌ای شبیه به اهل تسنّن دارد و با استدلالاتی مشابه، می‌کوشد که آیه را به خلفا تطبیق دهد و هم‌چون آلوسی امام مهدیؑ را به دلیل حاضر نبودن در عصر نزول، از مصداق های آیه خارج کند، اما سؤالی که قابل طرح است آنکه استدلالهای برقعی و احیاناً همفکران او بر چه قرائن و شواهدی استوار بوده و تا چه اندازه از جهت مبانی علمی قابل دفاع است؟ اهمیت این واکاوی در شرایطی است که احادیث شیعیِ هماهنگ با ظاهر آیه شریفه، قوم موعود را ائمّه‌ی اطهار ﷺ و امام مهدیؑ و یاران آن حضرت معرّفی می‌کند؛ ضمن آن‌که شیعیان وقوع این وعده را در صدر اسلام باطل دانستند و تحقّق آن را به عصر ظهور امام مهدی ؑ اختصاص می‌دهند. در این مقاله به تحلیل انتقادی دیدگاه ابوالفضل برقعی در این زمینه پرداخته شده است.

۲ـ آیه استخلاف و سبب نزول آن

آیه استخلاف، آیه‌ی پنجاه و پنجم از سوره‌ی نور است که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ».

در سبب نزول این آیه آمده است: زمانی که پیامبر اکرمﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کرده و در پناه انصار قرار گرفتند و کفّار بر علیه آنان دست به شمشیر بردند؛ چنان که ناچار شدند شب‌ها نیز با سلاح به سر برند و تحمّل این وضعیت برای ایشان سخت بود. بعضی از مسلمانان پرسیدند تا چه زمانی این وضعیت ادامه خواهد یافت و آیا زمانی خواهد رسید که اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد و جز از خداوند، از کسی نهراسیم؟! آیه‌ی شریفه نازل شد و به آنان بشارت داد که چنین زمانی فرا خواهد رسید. (واحدی، ۳۳۸؛ طبرسی، ۲۳۹/۷؛ غازی عنایه، ۲۹۰) در حقیقت، وعده‌ی خداوند است برای مؤمنانِ دارای عمل صالح که به زودی جامعه‌ی صالحی مخصوص به خودشان برایشان تدارک می‌کند، زمین را در اختیارشان می‌گذارد و دینشان را در زمین متمکّن می‌کند و امنیت را جایگزین ترس قرار می‌دهد. امنیتی که در آن، دیگر از منافقان و مکر آنان و از کفّار و کارشکنی‌هایشان بیمی نداشته باشند تا خداوند را آزادانه عبادت کنند و چیزی را شریک او قرار ندهند. (طباطبایی، ۱۵۱/۱۵)

صرف‌نظر از سبب نزول آیه‌ی مذکور، بر اساس قاعده‌ی جری و تطبیق، آیه‌ی استخلاف هم‌چنان جاری است و علاوه بر سبب نزول آن، می‌تواند اشاره به قومی داشته باشد که در آینده خواهند آمد. "جری و تطبیق" مسئله‌ای است که در طول تاریخ تفسیر، بیشترِ فقها، دانشمندان علوم قرآنی و مفسّران، به حقیقتِ آن معتقد بوده و در کتاب‌های خود به آن اشاره کرده و بر طبق آن عمل کرده‌اند (مجلسی، ۳۴۵/۲)؛ لیکن به عنوان یکی از اصطلاحات تفسیر و علوم قرآنی در میان مفسران معاصر و عمدتاً مفسران و قرآن پژوهان ایرانی رایج شده و نخستین بار علامه طباطبایی با برداشت از اخبار جری این اصطلاح را به کاربرد و آن را در معنای تطبیق یک امر کلی بر مصداق بارز آن استعمال کرد. (طباطبایی، ۴۱/۱ــ۴۲ و ۱۵۳) مقصود از این قاعده این است که قرآن کریم از حیث انطباق بر مصادیق متعدّد وسعت

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

دارد و به موارد نزول آیات اختصاص ندارد؛ بلکه در هر موردی که به لحاظ ملاک با مورد نزول متحد باشد، جاری می‌گردد؛ مانند مَثَل‌هایی که خاص موارد اولیه نیستند. بلکه در هر چیز که مناسبتش محفوظ باشد، جاری می‌شوند. (طباطبایی، ۶۷/۳)

با این توضیح، در این آیه، سه بشارت متوجّه مسلمانانی است که دارای دو صفتِ "ایمان و عمل صالح" باشند:

۱ـ جانشینیِ حکومت صالحان روی زمین

۲ـ استقرار دین حق و مورد رضایت آنان

۳ـ تبدیل شدنِ خوف آنان به امنیّت [تا] فقط خدا را بپرستند [و] هیچ چیزی را شریک او نگیرند.

۳ـ مراد از امّت‌های پیشین در آیه استخلاف

نظرات مفسّران دربارهٔ عبارتِ "كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" را که مسلمانان جانشین چه کسانی می‌شوند، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۳ـ۱. **جانشینی پیامبران گذشته:** بعضی مراد از استخلاف در این آیه را، خلافت پیامبرانی مانند آدم، موسی، داود، سلیمان و...علیهم‌السلام دانسته و مستند خود را آیاتی از قرآن قرار داده‌اند؛ چنان‌که دربارهٔ خلافت حضرت آدم‌علیه‌السلام در آیهٔ سی از سورهٔ بقره آمده است: «وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً...» و نیز خطاب به حضرت داوودعلیه‌السلام آمده: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ...». (سوره ص، ۲۶) (طبرسی، ۲۴۰/۷؛ قرشی، ۲۴۷/۷؛ ابوالفتوح رازی، ۱۶۹/۱۴)

۳ـ۲. **جانشینیِ قوم بنی‌اسرائیل:** غالب مفسّران، مراد از استخلاف را جانشینی قوم بنی‌اسرائیل بیان کرده‌اند که بعد از نابودی فرعونیان، حکومت صالحان را ایجاد کردند. (شاه‌عبدالعظیمی، ۲۷۵/۹؛ آلوسی، ۳۹۳/۹؛ واحدی، ۷۶۸/۲ و ...)

۳ـ۳. **جانشینیِ مؤمنان امّت‌های گذشته:** بعضی دیگر مانند جمال الدین قاسمی و یا

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

علامه طباطبایی این جانشینی را مربوط به مؤمنین از امّت‌های پیشین دانسته‌اند. علامه طباطبایی تعبیرِ "الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" را متناسب انبیاء ندانسته معتقد است که مراد از خلفای قبل، مؤمنان امّت‌های گذشته‌اند که خداوند کفار و منافقین آنان را هلاک کرد و مؤمنان خالص ایشان را نجات داد؛ مانند قوم حضرت نوح، هود، صالح، شعیب و...ﷺ. (طباطبایی، ۱۵۱/۱۵؛ قاسمی، ۴۰۳/۷).

٤ـ مراد از مؤمنان و حکومت موعود در آیه استخلاف

در تفاسیر شیعه و سنی در مجموع چهار نظریه از سوی مفسّران، درباره‌ی اینکه منظور از مؤمنین در عبارتِ "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" چه کسانی است و وعدهٔ الهی شامل چه اشخاصی می‌شود، بیان شده است.

۱ـ **پیامبر اکرمﷺ و اهل‌بیتﷺ**: غالب مفسران شیعه، آیه را در مورد حکومت حضرت مهدی دانسته‌اند. برای نمونه طبرسی با استناد به روایاتی از امام سجّاد و امام صادقﷺ، منظور از آیه را پیامبراکرم و اهل بیتﷺ می‌داند که آیه به آن‌ها مژده حکومت می‌دهد و در زمان قیام حضرت مهدی ایمن خواهند شد. (کوفی، ۲۸۸؛ طبرسی، ۲۴۰/۷؛ قبیسی عاملی، ۴۴۳/۳)

۲ـ **پیامبر اکرمﷺ و صحابه**: بعضی معتقدند منظور از آیه پیامبر اکرم ﷺ و صحابه هستند که با پیروزی بر دشمنان، حکومت پیدا کرده و وارثان زمین گشتند. (مانند زمخشری، ۲۵۱/۳؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۲۶۲۷/۸)

۳ـ **خلفای راشدین**: بسیاری از مفسران اهل سنّت معتقدند مصداق حکومت موعود، در خلافت خلفای راشدین ظاهر شده است؛ زیرا آنان سرزمین‌های بزرگی را فتح کردند و دین را نشر دادند و امنیت را بر جامعه اسلامی حاکم گرداندند. (مانند فخر رازی، ۴۱۳/۲۴؛ آلوسی، ۳۹۵/۹؛ نحاس، ۱۰۱/۳)

۴ـ **مؤمنانِ دارای عمل صالح**: علامه طباطبایی با رد تعیین شخص خاصی برای منظور

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

آیه معتقد است، آیه شریفه درباره بعضی از افراد امّت اسلامی و نه همهٔ آنان است و هیچ دلیلی بر اینکه مقصود از آیه فقط رسول اکرم ﷺ یا صحابه و یا اهل بیت ﷺ باشند، وجود ندارد؛ بلکه هر فردی که ایمان و عمل صالح داشته باشد می‌تواند منظور نظر آیه قرار بگیرد. (طباطبایی، ۱۵۴/۱۵) علّامه‌ی طباطبایی بعد از بیان ویژگی‌های جامعه مطلوب مورد نظر آیه، با استناد به بعضی از روایات، تشکیل چنین جامعه‌ای را فقط در زمان مهدی موعود قابل تحقق می‌داند. (همانجا، ۱۵۵/۱۵)

۵ـ برقعی و تفسیر به رأی دانستنِ موعود بودنِ مهدی﵇ در آیه‌ی استخلاف

بعد از عصر مشروطه و همزمان با اوج‌گیری گرایش به غرب، فعالیت‌هایی در عرصه‌ی انتقاد از دین تحت عنوان خرافه‌زدایی از فرهنگ عامّه آغاز شد. (بصیرت‌منش، ۱۳۶ــ۱۳۷) شریعت سنگلجی یکی از این افراد بود که در آراء خود قرابت زیادی با سیّد ابوالفضل برقعی داشت. برقعی متولّد ۱۲۸۷ و متوفای ۱۳۷۰ شمسی است که از برخی عقاید مسلّم و قطعی شیعه فاصله گرفت و به انکار بسیاری از احادیث پرداخت. او با انتقاد شدید نسبت به کتاب‌های شیعی از جمله الکافی، بحارالأنوار، مفاتیح الجنان و امثال آن، آن‌ها را مملو از احادیث ضد عقل و قرآن معرّفی کرد و در کتاب "بررسی علمی در احادیث مهدی" به ردّ روایاتِ مربوط به آیات مهدویت در قرآن پرداخت و گاه از لحاظ سند و گاه از حیث متن، آن‌ها را بی‌اعتبار جلوه داد. (نکـ: برقعی، بررسی علمی در احادیث مهدی)

برقعی پس از ذکر آیه استخلاف در کتاب خویش، موعود دانستنِ مهدی﵇ در آیه‌ی استخلاف را سوء استفاده خوانده می‌نویسد: «آیه فوق که به استخلاف شهرت یافته، از آیاتی است که مانند آیه ۵ و ۶ سوره قصص و آیه ۳۲ و ۳۳ سوره توبه و آیه ۱۰۵ سوره انبیاء، بسیار مورد سوءاستفاده و تفسیر به رأی قرار می‌گیرد، لذا ضروری است که بیش از سایر آیات، در مورد آن تأمّل شود». وی سپس خواننده را به کتاب دیگر خود ارجاع می‌دهد: «نکـ: برقعی، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، باب ۷۰، ح ۳» نیز همو، بررسی علمی در احادیث مهدی، باب الآیات المؤوّلة بقیام القائم، ۱۸۰.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

برقعی برای اثبات عقیده‌ی خود، مبنی بر این‌که موعود در آیه مزبور، امام مهدی﵇ نیست، دلائلی ارائه کرده است که در ابتدا با عناوین زیر ذکر شده و سپس با بیان نکات علمی، بطلان هر کدام از آن‌ها را نشان داده خواهد شد.

۵ـ۱. در هم آمیختنِ معانیِ مختلف واژه‌ی "استخلاف"

برقعی در کتابِ "عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول"، معانیِ مختلفی از واژه‌ی "خلف" را درهم آمیخته و در معرض دید خواننده قرار می‌دهد؛ آیاتی که اشتقاقات مربوط به این واژه در آن‌ها به کار رفته است، پشت سر هم آورده و سپس این‌چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «هر عاقل منصفی به سادگی می فهمد که این جانشینان به جای کسانی نشسته اند که هم نوع خودشان و دارای سنخیّت با ایشان بوده‌اند، فی‌المثل تردید نیست که حضرت داوود علیه‌السّلام جانشین ستمگرانی از قبیل «جالوت» شده که در حکومت بر مردم، تابع هوای نفس بوده‌اند. نه اینکه داود جانشین و خلیفهٔ خدا شده باشد. اگر منظور جانشین خدا بود، می‌بایست قرآن برای انصراف ذهن از معنای قریبِ آیه‌ای که به زبان قوم پیامبر نازل گردیده، قرینه‌ای در آیه قرار می‌داد، در حالی که آیات از هرگونه قرینه‌ای که موجب انصراف ذهن از معنای قریب گردد، عاری است. از این رو بر مدّعی است که بیّنه‌ای اقامه کند که منظورِ آیه نه آن معنایی است که از الفاظ دریافت می‌شود». (برقعی، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بی‌تا، باب ۷۰ [انّ الأئمّه﵈خلفاء الله عزّ و جلّ فی ارضه وابوابه الّتی منها یؤتی]، ۴۸۱)

ابن فارس در معجم مقاییس، سه معنای کلّی برای استخلاف و ریشه آن خلف و در نتیجه خلیفه در نظر گرفته است:

۱ـ جانشین: به این معنی که چیزی بعد از چیزی بیاید و آن را اقامه کند: "أن یجیء شیء بعد شیء یقوم" مانند این‌که بگویند: او خَلَف و جانشین خوبی برای پدرش است: "هو خَلَفُ صِدْقٍ من أبیه". خلیفه را از آن جهت خلیفه می‌گویند که بعد از طرفِ اوّل آمده و قائم مقام او می‌شود: "إنَّما سُمِّیت خلافةً لأنَّ الثّانی یَجیءُ بَعد الأوّلِ قائماً مقامَه"

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

۲ـ پشت‌سر آمدن: خِلَافُ قدّام مانند این‌که مشهور است که می‌گویند: این پشت سر من و این جلوی من است: یقال: "هذا خلفی، و هذا قدّامی و هذا مشهور"

۳ـ متغیّر شدن: تغییر کردن: التغیّر مانند این‌که بوی دهان کسی تغییر کند: "خَلَف فُوه، إذا تغیَّر" و یا این‌که فردی به وعده‌ای که کرده است، عمل ننماید: "و یقال وعَدَنی فأخلْفتُه" (ابن فارس، ۲/۲۱۰ـ۲۱۱)

هم‌چنین فیّومی به صراحت، کاربردِ "اسْتَخْلَفْتُهُ" را جعلِ خلیفه می‌داند و می‌گوید: «(اسْتَخْلَفْتُهُ) جَعَلْتُهُ خَلِیفَةً»؛ یعنی: «او را خلیفه قرار دادم». سپس اضافه می‌کند که خلیفه به معنای سلطان اعظم است و هم می‌تواند در معنای فاعلی و هم در معنای مفعولی قرار بگیرد. اگر فاعلی باشد، از این‌روست که بعد از کسی [که جانشین اوست] می‌آید. هم‌چنین اگر در معنای مفعولی باشد، خداوند او را خلیفه قرار داده است: «أَمَّا (الْخَلِیفَةُ) بِمَعْنَی السُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ فَیَجُوزُ أَنْ یَکُونَ فَاعِلًا لِأَنَّهُ (خَلَفَ) مَنْ قَبْلَهُ أَیْ جَاءَ بَعْدَهُ و یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ مَفْعُولًا لأَنَّ اللّه تَعَالَی جَعَلَهُ (خَلِیفَةً) أَوْ لِأَنَّهَ جَاءَ بِه بَعْدَ غَیْرِهِ کَمَا قَالَ تَعَالَی «هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ فِی الْأَرْضِ». (فیومی، ۲/۱۷۸)

با دقّت در سخن فیّومی، کلام برقعی باطل می‌شود؛ زیرا برقعی مدّعی است که آدم و داوود علیهما السلام "خلیفه الله" نیستند: «تردید نیست که حضرت داوود علیه السلام جانشین ستمگرانی از قبیل «جالوت» شده که در حکومت بر مردم، تابع هوای نفس بوده‌اند. نه اینکه داود جانشین و خلیفهٔ خدا شده باشد». امّا فیومی در این باره می‌نویسد: «قَالَ بَعْضُهُمْ وَ لَا یُقَالُ (خَلِیفَةُ اللّهِ) بِالْإِضَافَة إِلَّا لآدَمَ و دَاوُدَ لِوُرُودِ النَّصّ بِذلِکَ و قِیلَ یَجُوزُ، وَ هُوَ الْقِیَاسُ...»؛ یعنی: «بعضی می‌گویند به کار بردنِ لفظِ "خلیفه الله" جز برای حضرت آدم و حضرت داوود که در مورد آنان نص وجود دارد، جایز نیست. برخی دیگر نیز معتقدند که جایز است [که لفظِ "خلیفه الله" برای هر کس دیگر به کار برده شود و از این باب مقایسه‌شان (صالح) با پیامبران است] و این یک قیاس است...».

برقعی، خود از معنای ظاهر دست کشیده و معنایی دیگر ارائه می‌دهد و آن‌گاه دیگران

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

را متهم به تحمیل معنای خود بر آیه کرده و می‌گوید: «از این‌رو بر مدّعی است کـه بیّنـه‌ای اقامه کند که منظورِ آیه نه آن معنایی است که از الفاظ دریافت می‌شود»!

۵ـ۲. خلاف نماییِ کلام شیخ طوسی در بیان برقعی

برقعی با ذکر نام شیخ طوسی و نگارش جملاتی چند، وانمود می‌کند که نظر شیخ بـا او همسو است و در این‌باره می‌نویسد: «شیخ طوسی در تفسیرش موسوم به «التبیان» فرمـوده در این آیه خدای متعال به مؤمنین و نیکوکاران از اصحاب پیامبر وعده داده که آنـان را در این سرزمین مشرکین، جانشین و حاکم سازد همچنان‌که بنی اسرائیل را در منطقه شام پـس از نابود کردن زورگویان، اسکان داد و این استخلاف و تمکّـن در زمـان پیـامبر اکـرم ﷺ تحقّق یافت که دشمنانش شکست خوردند و دعـوت آن حـضرت آشـکارگردید و دیـنش کمال یافت و نعوذُ بالله از این‌که بگوییم خداوند دینش را برای رسول اکرم در زمان حیاتش [قول شیخ طوسی درست است مشروط بر این‌که با توجه به لفظ «منکم» اصحاب پیامبرﷺ را که آن‌ها نیز مخاطب آیه و مرجع «کُم» بوده‌اند، مشمول وعده الهی بداند، چنان‌که حضرت علی آن‌ها را مشمول وعده الهی دانسته است] تمکّن نبخـشید تـا بعـد از او کـسانی دیگـر تمکّن دین او را فراهم کردند». (برقعی، بررسی علمـی در احادیـث مهـدی، بـاب الآیـات المؤوّله بقیام القائم، ۱۸۰)

همو در پانوشت می‌نویسد: «مخفی نماند که مفـسّرین شـیعه از جملـه شـیخ طوسـی و ابوالفتوح رازی و ... این قول را که آیه فوق، راجع به مهدی است آورده‌اند امّا بایـد توجّـه داشت که اوّلاً شیخ طوسی قول اوّل را در صدر اقوال دیگر آورده و برای آن استدلال کرده و ثانیاً از قول دوم دفاع نکرده است و اعتراف کـرده کـه قـول دوّم مـورد اتفـاق مفـسّرین نیست...». (همانجا، پانوشت ص ۱۸۰)

حال آن‌که با تتّبع در برخی آثار شیخ طوسی، می‌توان به صورت اجمالی به نظـر شـیخ درباره‌ی آیه‌ی ۵۵ از سوره‌ی مبارکه‌ی نور پی بُرد. نظراتی که به طور قطع، با مطلبـی کـه

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

برقعی ادّعا می‌کند و آن را به شیخ نسبت می‌دهد، متفاوت و بلکه در سویِ مخالف است. برای نمونه در ذیل، به چهار مورد اشاره می‌شود:

۵ـ۲ـ۱. کلام شیخ در تبیان

برخلاف ادّعای برقعی، شیخ طوسی در تبیان، این کلام را که گفته‌اند: مقصود از "وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" خلفای راشدین هستند، و بر این نظر اجماع مفسّرین وجود دارد را رد کرده و وعده‌ی توضیحات مفصّل‌تر را به کتاب الإمامه می‌دهد. نه این‌که گفته باشد، تأویل این آیه به حضرت مهدی﵇ مورد اتّفاق مفسّرین نیست به این صورت که:

«و لو سلمنا أن المراد بالاستخلاف الامامة للزم أن یکون منصوصا علیهم، و ذلک لیس بمذهب اکثر مخالفینا، و إن استدلوا بذلک علی صحة إمامتهم احتاجوا أن یدلوا علی ثبوت إمامتهم بغیر الآیة، و انهم خلفاء الرسول حتی تتناولهم الآیة. فان قالوا: المفسرون ذکروا ذلک. قلنا: لم یذکر جمیع المفسرین ذلک ... و قال أهل البیت﵈ إن المراد بذلک المهدی﵇... و قد استوفینا ما یتعلق بالآیة فی کتاب الامامة، فلا نطول بذکره ـ هاهنا ـ و قد تکلمنا علی نظیر هذه الآیة ...». (طوسی، ۴۵۷/۷)

۵ـ۲ـ۲. کلام شیخ در تلخیص الشّافی

مطالب مندرج در کتابِ الشّافی[۱] بی‌شک مورد تأیید و نظر شیخ طوسی قرار داشته و بر همین اساس، اقدام به نوشتن تلخیص الشافی نموده است؛ کتابی که خود در مقدّمه‌ی آن، اذعان دارد علاوه بر تلخیص، مطالبی به آن افزوده است. (طوسی، تلخیص از شافی، ۶۱).

در این کتاب بعد از ذکر آیه‌ی مورد گفتگو، با دو کلید واژه‌ی "تمکّن" و "استخلاف"

---

۱. الشافی فی الإمامة و ابطال حجج العامه، کتابی کلامی درباره امامت تألیف سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵ق ـ ۴۳۶ق). سیدمرتضی این کتاب را در پاسخ به شبهات قاضی عبدالجبار معتزلی دربارهٔ امامت نوشت.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

بحث آغاز می‌شود و وجوهات کلام مخالفین ـ که می‌گویند تمکّن و استخلاف در زمان خلفای سه گانه‌ی صدر اسلام اتّفاق افتاد ـ تبیین و سپس با استدلالاتی استوار، این معنا را که آیه، منظوری جز "امامت" دارد، رد می‌شود: اوّل این‌که بر اساس محتوای آیه، این تمکّن و استخلاف مختص مؤمنینی است که عمل صالح دارند و ابتدائاً این ایمان باید اثبات شود. دوم این‌که [می‌گویند] مراد از استخلاف، امامت و خلافت نیست؛ و بلکه معنا این است که استخلاف به معنایِ "در پیِ امّت‌های گذشته آمدن" است. در پاسخ می‌گوید اگر این‌طور باشد، این استخلاف تا زمان حکومت عمر و ابوبکر به تأخیر نیفتاده است بلکه در ایّام رسول خدا بود که از طرفی جانشین امّت‌های پیشین گردید و از سویی صاحب پیروزی‌ها و انتشار دین و ... گردید. و پناه می‌بریم به خدا از این‌که بگوییم که خداوند دینش را برای پیامبر تمکین نکرده است! از طرفی دیگر، تمکین به معنای کثرت فتوح و غلبه بر بُلدان نیست؛ که اگر این‌طور باشد دین تا به امروز تمکّنی پیدا نکرده است؛ چرا که کثرت فتوح مسلمانان وجود ندارد و سرزمین‌های بسیاری از کفّار موجود است که توسّط مسلمانان فتح نشده است. چه این‌که بنی امیّه بلادی را فتح کرد که عمر و ابوبکر موفق به فتح آن‌ها نشده بودند!

وجه دیگر آن‌که برهان شما برای اثبات این‌که تمکین درباره‌ی خلفای سه گانه است، چیست؟ و اگر در جواب بگویند که ما تمکین را جز در ایّام این سه خلیفه ندیده‌ایم، می‌گوییم اگر مُراد تنها فتوحات باشد، که زمان پیامبرخدا نیز موجود است. اگر هم بگویند که ما ندیدیم کسی قائم مقام و جانشین پیامبر باشد، الّا خلفای سه گانه، به آن‌ها می‌گوییم شما بحث را بر امامت بار کرده‌اید و اگر این‌طور است، دیگرانی نیز جانشین پیامبر شده‌اند... شما مدّعی هستید که مفسّرین بر این سخن اجماع دارند که منظور از "**الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**"، خلفای راشدین هستند؛ حال آن‌که افرادی همانند مجاهد و ابن عبّاس، نظر به امّت رسول خدا دارند و نیز علمای اهل بیت به قیام اهل‌بیت معنا

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

کرده‌اند؛ این مسئله خود، ادّعای اجماع را باطل می‌کند».[۱] (طوسی، تبیان، ۱۱۲/۳ـ۱۱۵)

۵ـ۲ـ۳. کلام شیخ در مصباح المتهجد و سلاح المتعبد

شیخ طوسی به عنوان یک محدّث رجالی، در این کتاب زیارتی وارده از ناحیه‌ی امام صادق‌علیه‌السلام در روز عاشورا نقل می‌کند که در آن آمده است:

«رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ... ثُمَّ ارْفَعْ يَدَيْکَ وَ اقْنُتْ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ قُل ... اللَّهُمَّ ... وَ اجْعَلْ لَهُمْ أَيَّاماً مَشْهُودَةً وَ أَوْقَاتاً مَحْمُودَةً مَسْعُودَةً تُوْشِکُ فِيهَا فَرَجَهُمْ وَ تُوجِبُ فِيهَا تَمْكِينَهُمْ وَ نَصْرَهُمْ كَمَا ضَمِنْتَ لِأَوْلِيَائِکَ فِي كِتَابِکَ الْمُنْزَلِ فَإِنَّکَ قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً» اللَّهُمَّ فَاكْشِفْ غُمَّتَهُمْ يَا مَنْ لَا يَمْلِکُ كَشْفَ الضُّرِّ إِلَّا هُوَ يَا أَحَدُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوم». (طوسی، ۷۸۲/۲ـ۷۸۵)

توضیح آن‌که شیخ، با تأیید این دعا، ـ همان‌گونه که آمده است ـ این مسئله را که آیه مذکور درباره‌ی حضرت مهدی علیه‌السلام است، اعلام می‌دارد.

۵ـ۲ـ٤. کلام شیخ در الغیبه

شیخ طوسی در بخشِ ردّ واقفیه، روایتی طولانی از امام صادق‌علیه‌السلام آورده که در آن، ابتدا حضرتش سخنانی درباره‌ی علّت طولانی شدن غیبت حضرت مهدی می‌فرماید. غیبتی که موجب می‌شود حقّ محض و ایمان خالص از غیر آن معلوم شود و هر کسی از شیعیان که طینت ناپاکی دارد و نیز کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیّت منتشره در عهد قائم‌علیه‌السلام را احساس کنند، نفاق ورزند، از دین بیرون رود. سپس مفضّل از حضرتش

---

۱. «و استدلوا أيضا على ذلک بقوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ و...» فلم نجد هذا التمكن و الاستخلاف في الأرض ... ثم المراد بالاستخلاف هاهنا ليس هو الامامة و الخلافة على ما ظنوه ـ بل المعين فيه بقاؤهم في اثر من مضى من القرون و جعلهم عوضا منهم و خلفا ...».

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

دربارهی قول نواصب، مبنی بر اینکه معتقدند این آیه مربوط به خلفای راشدین است، پرسش میشود. آن حضرت میفرماید: «خداوند قلوب نواصب را هدایت نمیکند، چه زمانی دینی که خدا و رسولش از آن خشنود بودهاند متمکّن و استوار و برقرار بوده و امنیّت در میان امّت منتشر و خوف از قلوبشان رخت بربسته و شکّ از سینههای آنها مرتفع شده است؟ آیا در عهد آن خلفای سهگانه؟ یا در عهد علی علیه السلام که مسلمین مرتدّ شدند و فتنههایی برپا شد و جنگهایی بین مسلمین و کفّار به وقوع پیوست؟».[1] (طوسی، الغیبة، ۱۷۰ـ۱۷۱)

خلاصه آنکه، شیخ طوسی در آثار مختلف مکتوب خویش، بر خلاف ادّعای برقعی مصداق وعده داده شدگان در این آیه را امام مهدی و یاران ایشان میداند و در این باب در مواضع مختلف، استدلال کرده است. (همانجا)

۵ـ۳. مغالطه برقعی در ارائه نظر طبرسی

برقعی همچنین سخن طبرسی را موافق خود جلوه داده و در پانوشت مینویسد: «... شیخ طبرسی نیز قول اوّل را قبل از سایر اقوال آورده است...». (همانجا، پانوشت ص ۱۸۰)

وی با بیان جملهی: «شیخ طبرسی نیز قول اوّل را قبل از سایر اقوال آورده است»، به خواننده چنین القا میکند که نظر نهایی مرحوم طبرسی با نظر او مطابقت دارد. حال آنکه روال کار مفسّرین همیشه این نیست که نظر مختار خود را در قالبِ آوردنِ نخستین قول بیان کرده باشند. چنانکه دربارهٔ آیهٔ مورد بحث، طبرسی در تفسیر خود، پس از نقل تمامیِ اقوال گفته شده ذیل این آیهی شریفه، به ذکر قول معصومان علیهم السلام از این آیه ـ که همانا تأویل این آیه به حکومت حضرت مهدی علیه السلام است ـ میپردازد و اعلام میدارد که: «تمام ائمه طاهرین بر این مطلب اجماع دارند و اجماع آنها حجت است. زیرا رسول خدا فرمود: "من در میان شما دو یادگار گرانبها باقی میگذارم: کتاب خدا و عترتم. از هم جدا

---

۱. شیخ طوسی پس از نقل حدیث بیان میکند: «و الأخبار فی هذا المعنی أکثر من أن تحصی ذکرنا طرفا منها لئلا یطول به الکتاب...» (همانجا).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

نمی‌شوند تا بر سر حوض بر من وارد شوند" وانگهی هنوز مسلمانان و مؤمنین در روی زمین قدرت کامل پیدا نکرده‌اند. بنابراین باید در انتظار روزی بود که خداوند به این وعده خود جامه عمل بپوشد زیرا خدا خلف وعده نمی‌کند». (طبرسی، ۲۴۰/۷)

۵ـ٤. مغالطه برقعی در ارائه نظر ابوالفتوح رازی

برقعی، طی عبارتِ «ابوالفتوح رازی نیز قول اوّل را اقوی دانسته است»، سخنی را به این مفسّر نسبت می‌دهد و حال آن‌که ابوالفتوح بر خلاف ادّعای برقعی، پس از تقسیم اقوال مختلف درباره‌ی این آیه به سه قول، با استدلالاتی متقن، آیه را مربوط به ظهور مهدی علیه‌السلام می‌داند. (همان، پانوشت ص ۱۸۰)

برخلاف مدّعای برقعی، ابوالفتوح می‌گوید: سه قول در باب این‌که مراد آیه از افرادی که در زمین بدون خوف مکنت می‌یابند، چه کسانی هستند وجود دارد: (ابوالفتوح رازی، ۱۶۹/۱۴ـ۱۷۴)

۱ـ کسانی که معتقدند مراد از آنان، تمامیِ امّت پیامبر هستند که خداوند آنان را خلیفه‌ی امّت های گذشته کرده است. همان‌طور که خداوند زمین را از وجود جانّ پاک کرد و به آدم علیه‌السلام داد، زمین را از کافران و امّت‌های گذشته پاک کرد و به امّت محمّد داد.

۲ـ و بعضی گفته‌اند: مراد صحابه‌ای هستند که بعد از رسول خدا خلافت کردند [که عبارتند از: ابو بکر و عمر و عثمان و علی]. از آن‌رو که خداوند در عهد ابوبکر، بعضی ولایات عرب فتح شد و در عهد عمر، بعضی از ولایات عجم.

۳ـ قول دیگر، قولی است که در تفسیر اهل‌البیت علیهم‌السلام آمده است که: مراد به این خلیفه، صاحب الزّمان است که رسول خدا از خروج او در آخر الزّمان خبر داده و او را مهدی خوانده است.[1] همو که مسلمانان بر او اجماع دارند و تنها اختلاف، بر سر تعیین مصداق عینی است.

ابوالفتوح سپس به بررسی و نقد اقوال می‌پردازد که شامل نکات زیر است:

---

۱. نکـ: چرایی تعبیر «بعثت» برای قیام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در روایات فریقین، سمیرا مهدی‌نژاد ـ زهره اخوان مقدّم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۱۹۹ تا ۲۲۸).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

۱ـ اگر ظاهر آیه ـ و وجود واژه‌ی "وعد" در آیه ـ نبود، قول اوّل نزدیکترین قول به معنای آیه به نظر می‌رسید. چه آن‌که «وعده»، به مسئله‌ای اطلاق می‌شود که هنوز اتفاق نیفتاده است و اگر منظور، امّت رسول خدا ـ که نقداً موجود هستند ـ بود، وعده معنایی نداشت. [ردّ قول نخست]

۲ـ خداوند در این آیه، استخلاف را به خود نسبت داده است؛ چنان‌چه استخلافِ امّت پیشین را نیز به خود نسبت داده است. [ردّ قول دوم]

۳ـ تمکین از آن دینِ پسندیده و نیز تبدیل خوف به امن، به حدّی نیست که خداوند در این آیه به آن وعده داده است. [ردّ قول دوم]

۴ـ برخی قائلند که خلافت ـ بدون این‌که اختیار بندگان در آن دخیل باشد ـ به نص ممکن است (قائلان به امامت علی‌علیه‌السلام و فرزندان او) و برخی معتقدند که خلافت، با اختیار بندگان صورت می‌پذیرد (قائلان به امامت صحابه).

۵ـ در این میان، برخی [اندکی از صحابه] نیز قائلند که خلافت با استخلاف خداوند اتفاق می‌افتد و درباره‌ی امامت صحابه، نص وجود دارد. که این قولی نادر و شاذ است. اگر چنین نصّی وجود داشت، دیگر نیازی به اجماع امّت بر انتخاب ابوبکر ـ به ادّعای قائلان این قول ـ و نیز وصیّت ابوبکر برای امامت عمر و هم‌چنین تشکیل شورای شش نفره برای انتخاب خلیفه‌ی سوم به دستور عمر نبود.

۶ـ خداوند در قرآن مجید، آدم، داوود و هارون‌علیهم‌السلام را به عنوان خلیفه معرّفی می‌نماید. اگر چنین نصّی درباره‌ی صحابه وجود داشت، دیگر احتیاجی به اختیار و اجماع امّت و بیعت‌شان نبود.

۷ـ آن تمکّنی که از دینِ مورد رضایت در این آیه مراد خداوند است، همانی است که قرار است: «... **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّه** ...»؛ [التوبه، ۳۳] یعنی: «... تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند ...». تمکّنی در این حد، نه آن روز اتفاق افتاد و نه امروز محقّق است! بلکه در روزی اتفاق خواهد افتاد که: "**يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً**".

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

۸ـ معلوم است که تبدیل خوف به امن، مگر در بعضی مواقع بر عموم حاصل نیست.

۹ـ براساس این‌که فرموده: «... **يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً...**»، بر کسی پوشیده نیست که مسلمانان در مقایسه با کافران، اندکند و معنای آیه نمی‌تواند صحیح باشد الّا به خلافت و امامت مهدی که اجماع امّت بر وجود چنین شخصی اجماع دارند و البته در تعیین مصداق آن اختلاف دارند.

۱۰ـ سپس به ذکر روایاتی از پیامبر اکرمﷺ، دربارهٔ وعدهٔ آمدنِ مهدیؑ، خصوصاً حدیث جابر ـ به تفصیل ـ می‌پردازد و در انتها چنین می‌گوید: «و اخبار از این معنی بسیار است».

با این تفاصیل، روشن است که ابوالفتوح، آیه استخلاف را دربارهٔ امام مهدیؑ و یاران آن حضرت دانسته و در این باب سخن خویش را به استدلالاتی مدلّل ساخته است.

۵ـ۵. خطای برقعی در تعیینِ وجه شَبَه در "كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ"

برقعی در بخشی دیگر، در یافتنِ "وجه شَبَه" می‌نویسد: «سخن شیخ طوسی درست است و آیه خطاب به حاضرین زمان رسول خداﷺ است به دلیل «مِنْكُمْ» از شما، که در آیه آمده است و این‌که فرموده «**كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**» یعنی همانطور که مردم مؤمن پیش از ایشان در قسمتی از این زمین خلافت نمودند نه همه زمین، ایشان نیز در این سرزمین و نه سراسر زمین، خلافت و تمکّن می‌یابند و این وعده تحقّق یافت و مسلمین زمان رسول خدا که واقعاً ایمان داشتند و طبق اوامر خدا کارهای شایسته می‌کردند سرزمین کفّار و مشرکین به دست ایشان افتاد و جانشین آن‌ها شدند و در اجرای مراسم دینی بدون خوف تمکّن یافتند». (برقعی، بررسی علمی در احادیث مهدی، باب الآیات المأولّه بقیام القائم، ص ۱۸۱)

در پاسخ باید گفت، تشبیه از نظر بلاغت مراتبی دارد که به ترتیب از مرتبه ضعیف به قوی ذکر می‌شوند:

۱. تمام ارکان تشبیه (مشبه، مشبه به، وجه شبه و ادات تشبیه) ذکر شود؛ مانند: «زید کالاسد فی الشجاعة» این نوع تشبیه از نظر بلاغت، ضعیف‌ترین انواع تشبیه است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

۲. ترک ادات تشبیه و ذکر مشبه، مشبه به و وجه شبه. مانند: «زید اسد فی الشجاعة». در این تشبیه، مقداری بلاغت و مبالغه وجود دارد که از مرتبه اول قوی‌تر است.

۳. ترک وجه شَبَه؛ مانند: «زید کالاسد» که در آن نوعی مبالغه و قوت هست که از مرتبه دوم قوی‌تر است؛ زیرا حذف وجه شبه در ظاهر عمومی‌تر است.

۴. ترک ادات تشبیه و وجه شَبَه؛ مانند: «زید اسد». این تشبیه از قوی‌ترین انواع تشبیه است؛ زیرا مزایای نوع دوم و سوم در آن نهفته است.

پس برترین مرتبه تشبیه در بلاغت، ترک وجه شَبَه و ادات تشبیه است که به آن «تشبیه بلیغ» نیز می‌گویند؛ مانند: «... وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ ...» (الاحزاب، ۶) و «... وَ سِراجاً مُنیراً». (الاحزاب، ۴۶)، (عبدالقادر، ۸؛ زرکشی، ۴۲۴/۳ و ۴۱۸)

در آیه مورد بحث نیز، وجه شَبَه در "نفس استخلاف" است و نه در "سرزمین" یا بخشی از آن. برای نمونه در آیه‌ی «**إِنَّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شاهِداً عَلَیْکُمْ کَما أَرْسَلْنا إِلی فِرْعَوْنَ رَسُولا**»؛ (المزمّل، ۱۵) یعنی: «ما پیامبری که گواه بر [اعمال] شماست، به سویتان فرستادیم، همان‌گونه که به سوی فرعون، رسولی فرستادیم»، می‌فرماید ما رسول خدا را به سوی شما [مردمانِ عصر نزول] فرستادیم، همان‌گونه که به سوی فرعون رسولی گسیل کردیم! آیا منظور از "کَما" شباهتِ مردمانِ عصر نزول با فرعون است و یا منظور، نفسِ ارسال رسول می‌باشد؟!

۵ـ۶. ادعایِ تحقق "تمکّن بدون خوف"

برقعی در این نوشتار، مدّعی است که خلفای بعد از رسول اکرمﷺ که واقعاً ایمان داشتند و طبق اوامر خدا کارهای شایسته می‌کردند، سرزمین کفّار و مشرکین به دست ایشان افتاد و جانشین آن‌ها شدند و در اجرای مراسم دینی بدون خوف تمکّن یافتند! (همانجا، ۱۸۱)

علی‌رغم ادّعای برقعی، آن‌چه از تاریخ خلفا به دست می‌آید، امنیّت و عدم وجود خوف در آن روزگار نیست. به گواه تاریخ، ابوبکر در بدو خلافت ـ در سال‌های ۱۱ و ۱۲ هجری

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

قمری ـ ، با چند بحران روبرو شد. ظهور متنبّیان [مدّعیان پیامبری] نظیر طلیحه اسدی و مُسیلمه، سرپیچی تعدادی از قبائل از پرداخت زکات با انگیزه‌هایی گوناگون و نیز مواجهه با گروه‌هایی معتقد بودند اهل بیت پیامبر باید جانشین ایشان گردند و زکات را باید به آن‌ها داد.

خلیفه همه این گروه‌ها را مرتد ـ اهل رِدّه ـ دانست و با آنان وارد جنگ شد. این جنگ‌ها، بخش‌های مختلف سرزمین اسلامی از مدینه تا یمن، بحرین و یمامه را در بر گرفت. (مقدسی، ۱۵۲/۵.)

دوران خلفای پس از او نیز، سراسر امنیّت و آسودگی نبوده است. امام صادق﵇ ضمن سخنانی به مفضّل، چنین استدلال می‌فرمایند: «... مفضّل گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! این نواصب می‌پندارند که این آیه (یعنی آیه ۵۵ سوره نور) در شأن ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السّلام نازل شده است، فرمود: خداوند قلوب نواصب را هدایت نمی‌کند، چه زمانی دینی که خدا و رسولش از آن خشنود بوده‌اند متمکّن و استوار و برقرار بوده و امنیّت در میان امّت منتشر و خوف از قلوبشان رخت بربسته و شکّ از سینه‌های آنها مرتفع شده است؟ آیا در عهد آن خلفای سه‌گانه؟ یا در عهد علی﵇ که مسلمین مرتدّ شدند و فتنه‌هایی برپا شد و جنگ‌هایی بین مسلمین و کفّار به وقوع پیوست؟...».[۱] (صدوق، ۳۵۶/۲ـ ۳۵۷)

نتایج مقاله

۱ـ برقعی تأویل آیه‌ی ۵۵ از سوره‌ی نور را به امام مهدی﵇، تفسیر به رأی می‌داند و ضمیر "کُم" در عبارتِ "وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" را خطاب به حاضرین زمان رسول اکرمﷺ اعلام کرده و غیر این نظر را مردود می‌شمارد. حال آن‌که ادلّه‌ی او بر رد نظریات دیگر کفایت نمی‌کند.

---

۱. «...قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآیَةَ نَزَلَتْ فِی أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِیٍّ ﵇ فَقَالَ: لَا یَهْدِی اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ! مَتَی کَانَ الدِّینُ الَّذِی ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَکِّناً بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِی الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَ ارْتِفَاعِ الشَّکِّ مِنْ صُدُورِهَا فِی عَهْدِ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ فِی عَهْدِ عَلِیٍّ علیه السّلام مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِینَ وَ الْفِتَنِ الَّتِی تَثُورُ فِی أَیَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِی کَانَتْ تَنْشَبُ بَیْنَ الْکُفَّارِ وَ بَیْنَهُمْ ...».

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

۲ـ برقعی معانیِ مختلف از واژه‌ی "خلف" را درهم آمیخته و بدین ترتیب معنای واژه‌ی "استخلف" در آیه را از موضع اصلی آن کنار می‌گذارد. این در حالی است که لغویون، از این واژه، معنای جعل خلیفه را دریافته‌اند.

۳ـ برقعی برای اثبات سخن خویش، کلام شیخ طوسی در تبیان را وارونه جلوه داده و شیخ را با خود هم‌نظر می‌داند. با تتبّع در تبیان و نیز دیگرآثار شیخ طوسی پیرامون آیه‌ی مذکور، معلوم می‌شود که نه تنها شیخ چنین مقصودی اراده نکرده، بلکه با مخالفانِ تأویل آیه به مهدی﵇، احتجاج می‌کند.

۴ـ برقعی هم‌چنین طبرسی در مجمع‌البیان و نیز ابوالفتوح رازی در روح‌الجنان را موافقان بر نظر خویش معرّفی می‌کند. این در حالی است که طبرسی، اتّفاق ائمّه‌ی شیعه را بر ارتباط آیه با قیام حضرت مهدی اعلام می‌کند و ابوالفتوح نیز به تفصیل، همین معنا را استدلال کرده است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی؛ علی عبدالباری عطیه: مصحّح؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۳. ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.

۴. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ به تحقیق محمد هارون عبدالسلام: قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح: محقّق؛ مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۴۰۸ق.

۶. اشکوری، محمد بن علی؛ تفسیر شریف لاهیجی؛ تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۱ش.

۷. برقعی، ابوالفضل؛ بررسی علمی در احادیث مهدی؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

۸. همو؛ عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول [بت شکن]؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

۹. بصیرت‌منش، حمید؛ علما و رژیم رضا شاه؛ تهران: عروج،۱۳۷۷ش.

۱۰. زرکشی، بدر الدین؛ البرهان فی علوم القرآن؛ تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم محقّق؛ قاهره: دار إحیاء الکتب العربیه عیسی البابی الحلبی وشرکائه، ۱۳۷۴ش.

۱۱. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق مصطفی حسین احمد: بیروت: دارالکتاب العربیه، ۱۴۰۷ق.

۱۲. شاه‌عبدالعظیمی، حسین؛ تفسیر اثنی عشری؛ تهران: میقات، ۱۳۶۳ش.

۱۳. صدوق، محمد بن علی؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفّاری: تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق.

۱۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات،۱۳۹۰ق.

۱۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.

۱۶. طوسی، محمّد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۱۷. همو، تلخیص الشافی (ج۳)، قم: محبّین، ۱۳۸۲ش.

۱۸. همو، به تحقیق عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح: قم: دار المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

۱۹. همو، مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد. بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.

۲۰. عبدالقادر، حسین؛ القرآن و الصورة البیانیه؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ق.

۲۱. غازی عنایه، حسین؛ أسباب النزول القرآنی؛ بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ق.

۲۲. فخررازی، محمّد بن عمر؛ التفسیرالکبیر؛ بیروت: دارالکتاب العربی،۱۴۲۰ق.

۲۳. فیومی، أحمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر؛ بیروت: مکتبه العلمیه، ۲۰۱۰م.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

۲۴. قاسمی، جمال‌الدین؛ تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل؛ محمد باسل عیون سود: محقّق؛ بیروت: دار الکتب العلمیة (منشورات محمد علی بیضون)، ۱۴۱۸ق.
۲۵. قبیسی عاملی، محمّدحسن؛ البیان الصافی لکلام الله الوافی؛ بیروت: مؤسسة البلاغ، بی‌تا.
۲۶. قرشی بنابی، علی‌اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث؛ تهران: بنیاد بعثت (مرکز چاپ و نشر)، ۱۳۷۵ش.
۲۷. کوفی، فرات بن ابراهیم؛ تفسیر فرات الکوفی؛ تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی (مؤسسة الطبع و النشر)، ۱۴۱۰ق.
۲۸. مَقدِسی، مطهّر بن طاهر؛ البدء و التاریخ؛ بی‌جا: مکتبه الثقافه الدینیه، بی‌تا.
۲۹. مهدی‌نژاد، سمیرا (و دیگران)؛ چرایی تعبیر «بعثت» برای قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روایات فریقین؛ مجله حدیث پژوهی؛ شماره ۱۴، ۱۹۹ تا ۲۲۸ ، ۱۳۹۴ش.
۳۰. نحاس، احمد بن محمّد؛ اعراب القرآن؛ بیروت: دارالکتب العلمیه (منشورات محمد علی بیضون)، ۱۴۲۱.
۳۱. واحدی، علی بن احمد؛ اسباب نزول القرآن؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۳۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، دار إحیاء التراث العربی. بی‌تا.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.9.3]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]